

در گذشت و هفتاد و نه سال عمر کرد و حسن بن قاسم بن حسین حسنی ملقب به الداعی الی الله بر جای او بنشست .

برادر شریف رضی

برادر بزرگتر شریف رضی شریف مرتضی علم الهدی ذوالمجدین ابوالقاسم علی است که در میان فقها و علما بتقدم موصوف است و بجلالت قدر و نبالت شان معروف و چون نگارش تاریخش از حوصله این مختصر بیرون است و کتابی جداگانه میخواهد خوانندگان را بکتابی که بخواست خداوند در تاریخ او مینگارم نوید میدهم .

بیت شریف رضی

از مجموع آنچه نگارش یافت دانستیم که شریف رضی از خانواده برخاست که تمامت افراد آن بلند آوازه بوده و هر کدام در جنبه علمی و ادبی و عا و نفس کرسی بزرگی را اشغال کرده بودند و پدران شریف رضی از طرف پدر و مادر هر یک بجلالت و عظمت موصوف بودند اینست که شریف رضی را می بینیم در اشعار خود بچنان خانواده و پدران والا مقام میبالد و خود را میوه درختی می بیند که ریشه و شاخه آن بطهارت و کرم و زهد و تقوی موصوفند درختی که میوه اش امثال شریف مرتضی و شریف رضی است باین وصف بیت شریف رضی را چه بهتر که بیت علم و کرم و تقوی بنامیم و از گذارش تاریخ پدران و اعیان و افراد خانواده اش که رشته نگارش را دراز میکند و هم ما را از موضوع خارج چشم پوشیم و اکنون آنرا بگذاریم و بگذریم .

مولد و منشاء شریف رضی

شریف رضی در سال ۳۵۹ در بغداد متولد گردید و در سال ولادتش اختلافی نیافتیم و همه ارباب تراجم بر آن اتفاق دارند لکن ماه و روز ولادتش معلوم نشد و در این سلسله کتابها که نزد نگارنده است هیچ مذکور نیست وی از شریف مرتضی چهار سال کمابیش کوچکتر بوده است زیرا شریف مرتضی

در سال ۳۵۵ متولد گردید باری شریف رضی در بغداد نشوونما کرد و علم و فضیلت نیز با او نمایش یافت و در همان دوران خرد سالی چنان اختره و شمندی بالای سرش تاییدن گرفت که آوازه فضلش در همه شهر بغداد پیچید و هنوز شوط دهم عمر را پیمان نرسانیده بود که بنظم شعر پرداخت چنانکه شعرا و ادبای عصر انگشت حیرت بدانان گزیدند و اشعاریکه در ده سالگی نظم کرده در دیوانش ثبت است از این قسمت گذشته می بینیم شریف رضی در همان کودکی استعداد پیدا کرد که در حاقه درس بزرگترین علمای امامیه و رئیس مطلق فرقه اثناعشریه شیخ مفید بنشیند آنهم بر اثر رؤیای صادقانه شیخ مفید و داستان رؤیا چنانکه ابن ابی الحدید و دیگران نگاشته اند اینست که شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان در واقعه دید که فاطمه زهرا دختر رسول خدا در حالیکه حنین با او بودند و هر دو تن کودک بودند بمسجد کوخ درآمد و هر دو را بوی سپرد و فرمود یا شیخ *عليهما الفقه* یعنی ای شیخ این دو کودک را فقه بیاموز شیخ مفید گوید از خواب بیدار شدم و از آنچه در واقعه دیدم در شدت همی بودم بامدادان همینکه آفتاب برآمد بمسجد کوخ رفتم و در آنجا بنشستم و شاگردانم پیرامونم نشسته بودند همینکه آفتاب بالا آمد فاطمه دختر الناصر للحق را دیدم که از در مسجد داخل شد و کنیزانش پیرامونش بودند و شریف و رضی و شریف رضی که کودک بودند در پیشش راه میرفتند من از جای برخاستم و بر فاطمه سلام کردم فاطمه گفت یا شیخ *عليهما الفقه* این دو تن کودکان منند بتو می سپارم که فقه بایشان بیاموزی شیخ مفید بگریست و از خوابی که دیده بود و باین زن و این دو کودک برابر افتاد بر عظمت ایشان وقوف یافت و هم خواب خود را برای فاطمه مادر شریفین نقل نمود .

شیخ مفید و حاضران حدس زدند که این دو کودک از نوابغ عالم خواهند گردید و بزودی مراحل علم را پیموده و در رأس ناموران قرار خواهند گرفت ابن ابی الحدید در پایان این داستان گوید خداوند بر آن دو کودک نعمتی

ارزانی داشت و درهائی از علوم و فضائل برویشان باز گردانید چندانکه در آفاق جهان بعلوم و فضیلت شهره شدند و تا گیتی برجاست نامشان پایدار و جاوید باشد در اینجا مناسب است که از اساتید شریف رضی هم نامی برده شود .

اساتید و مشایخ شریف رضی

شریف رضی از نوابغ و اساتید بزرگ علوم و فنون را فرا گرفت علم فقه را از شیخ مفید که از اعظام علما و متکلمین امامیه است بیاموخت و شرح اصول خمس و کتاب العمده را نزد قاضی القضاة ابوالحسن عبدالجبار بن احمد که از متکلمین و فقهای معتزله است و بر طریقت اعتزال میزیسته بخواند و ابوی از فقه را از ابوبکر محمد بن خوارزمی موسی بیاموخت و فن حدیث را از ابوموسی هرون بن موسی تلمکبری و ابوعبدالله محمد بن عمران مرزبانی فرا گرفت و علم قرائت را با کثرت روایات آن از ابوحفص عمر بن ابراهیم کنانی صاحب پسر مجاهد دریافت و مختصر طحاوی را نزد خوارزمی خواند و مختصر ابوالحسن کرخانی را نزد ابومحمد اسدی اکفانی خواند و کتب بسیاری از نحو و علوم عربیت را نزد ابوالحسن علی بن عیسی رمانی خواند و نیز عروض ابواسحق زجاج و قوافی ابوالحسن اخفش را نزد وی خواند و قسمتی از علوم عربیت را از ابوالفتح عثمان بن جنی فرا گرفت و بخشی از فنون بلاغت و ادبیت را نزد ابن نباته خطیب معروف خواند و غیر ایشان از اساتید عامه و خاصه کسانی که بدرجات علمی این اساتید واقف نیستند شاید مقام ایشان را سطحی تاقی کنند در صورتیکه هر کدام از این بزرگان که نامبرده شد بطوری از تاریخ را بخود اختصاص داده اند .

شریف رضی در کسب علوم دریغ نداشت که از علما و فقهای مخالفین فرا گیرد و شبوه فقهای متقدمین ما همین بوده و تاریخ شهیدین پر است از مشایخ عامه و چیزیکه بیشتر شریف رضی را بر اینکار واداشت اطلاعاتی بود که میخواست بدین وسیله از روش علمی و فقهی و استدلالی مخالفین کسب کند

ومی بینیم شریف رضی از این روش فایده‌ی بزرگ برد زیرا مناصبی یافت از قبیل نقابت طالبین و امارت خارج و دیوان مظالم و منصب قضا و غیر اینها و در هر یک نیازمند بود از دانستن روش فریقین .

در میان اساتید شریف رضی سیرافی مذکور نیست و در کتاب مجازات النبویه و کتاب حقایق التاویل که بمناسبت ذکر سیرافی از اساتید خود در میان آورده نام او را نبرده جز اینکه این خلکان از بعضی مجامع ابن جنی نقل کرده که شریف رضی کودکی نابالغ بود و نزد سیرافی میرفت روزی در حلقه درس سیرافی نشست سیرافی مسائل نحورا برای شاگردان میخواند و بروش تعلیم از شریف رضی پرسید هر گاه بگوئیم رایت . . . نشان نصب . . . چیست شریف رضی در جواب گفت دشمنی . . . سیرافی و حاضران از تیزی هوش او در شگفت شدند .

این داستانرا که ابن خلکان و دیگران آورده اند هر گاه بر سنین عمر شریف رضی تطبیق کنیم می بینیم که شریف رضی در آنوقت نه سال داشته است زیرا سیرافی در سال ۳۶۸ وفات کرد و مولد شریف رضی چنانکه پیشتر نگاشتیم سال ۳۵۹ بود و فاصله این دو تاریخ کما بیش نه سال میباشد .

ابوالفتح عثمان بن جنی که در میان نحویین بان جنی مشهور است از اساتید نحو و ادب بوده و آراء و نظارش در مسائل نحو مورد قبول و یادقت نظر است ابن جنی با همه استادی و هنرمندی و شهرت در فنون ادبیت بزرگترین احترام و تبجیل و یا بیشترین اهمیت را بجنبه ادبی شریف رضی داد زیرا قصیده راییه ویرا که در مرثیت ابوطاهر ناصرالدوله نظم کرده بود و الحق قصیده شیوای بلندبست و مطلعش اینست .

القى السلاح ربيعة بن نزار اودی الردی بقریةك المغوار

شرح و تفسیر کرد با آنکه شریف رضی در آنوقت از عمرش بیست و

سه سال گذشته بود شریف رضی این کار ابن جنی را بزرگ شمرد و بشکرانه

او قصیده در مدحتش برداخت و مطلع قصیده اینست .

اراقب من طیف الحبيب خيالا
و در ستایش ابن جنی چنین گوید .
واکبر همی ان الاقی فاضلا
قدی لابی الفتح الا فاضل انه
اذا جرت الاداب جاء امامها
فتی مستعاد القول حسنا ولم یکن
لیقرع اسماع الرجال فصاحة
ویجری لنا عذبا نمیرا و بعضهم
اشفهم ان میز الناس خلة
واشدخهم يوم التفاضل غرة

و درباره شرح و تفسیری که از ابیات قصیده کرده چنین گوید .

وانی لارجوان یریش اصالا
وزاد غراری ، ضریه ، قال
و در شکرانه از ابن جنی گوید .

ولما رایت الو فردون محله
بعثت له وقرامن الشکر باقیا
فسم اخرا منه کوسمک اولاً
ومثلک ان اولی الجمیلانمه
حراء وقد اسدی بدأ وانالا
و کنز امن الحمد الجزیل و مالا
واثن علیه روتقا و جمالا
وان بدء الاحسان زاد و آلا

شریف رضی باهوش و قریحت سرشاری که داشت بسرعت مراحل تحصیل را پیمود چندانکه در بیست سالگی از اساتید بی نیاز گردید و خود از مشاهیر و اعلام دانشمندان گردید و می پندیم در بیست و یک سالگی منصب نقابت اشراف را که پس از خلافت منصبی بی پایه آن نمیرسد بوی دادند و این قسمت را هم اکنون مینگارم .

مناصب شریف رضی

شریف رضی با عمر بنسبت کوتاهی که کرد بمناصبی رسید از قبیل نقابت اشراف و امارت حاج و دیوان مظالم که هر کدام بهترین گواه عظمت شخصی و شهرت علمی اوست و این همان مناصبی است که ویژه طبقه اشراف و دانشمندان بلکه مخصوص سر حاقه ایشان بوده است و شگفت اینست که شریف رضی از همان عتقوان جوانی بشایستگی موصوف بود چندانکه می بینیم نخستین بار بیکه منصب نقابت اشراف را دارا شده است در سن بیست و یک سالگی بوده است و شگفت تر اینکه از تمام طالبیون دروسعت شئون مناصب ممتاز بوده است چنانکه این قسمت را خواهیم نگاشت .

نقابت

نقابت از مناصبی است که مخصوص اشراف از بنی هاشم بوده است و از آنجائیکه بیشتر خوانندگان شاید درست از چگونگی این منصب آگاه نباشند چه بهتر که پیش از شروع در تاریخ نقابت شریف رضی از موضوع آن بطور اختصار گفتگو کنیم بخصوص که بیشتر ارباب تراجم آنرا تفسیر نکرده و حقیقت آنرا باز ننموده اند و بسا گمانید از تفسیر آن پاك بكلی بیخبرند .

نقابت منصبی بوده که از طرف خلفاء بشریفترین اولاد ابوطالب تفویض میشده است و چون همواره اشراف و اعظام این دودمان جلیل دارای آن منصب بوده اند آنرا نقابت اشراف نیز گفته اند .

میدانیم خلفاء در این کار نظر خصوصی داشته و برای منظور بزرگی آنرا در ردیف سایر مناصب بشمار آورده اند بنا بر این لازمست منظور خلفاء را بدانیم .

عائله پیغمبر بمنابیت قرب عهدهی که با پیغمبر داشتند محترم بودند و

بمناسبت اینکه بیگاتگان در شئون زندگانی ایشان دخالت نکنند خلفا شریفترین افراد آن عائله را نقیب و سرپرست ایشان میکردند تا کارهای ایشان رسیدگی نمایند و مهمات ایشان را کفایت کنند لکن تنها منظور خلفا این نبود بلکه از آن کار منظور مهمتری داشتند تو گوئی میخواستند باین کار عشیره پیغمبر را همیشه خاموش و آرام نگاه دارند بحکم اینکه عشیره مانند زادگان پیغمبر که خود را از هر کس برای خلافت لایقتر میدانستند بخصوص از آن روزیکه خلافت تغییر شکل داد و بصورت سلطنت درآمد برای ایشان بهانه خوبی بود که برخلاف بشورند و همواره بیان خلافت را بلرزاتند و میدانیم بمناسب احترامی که بر دین مینهادند و علاقه که بحق و حقیقت اظهار میکردند بمحض اینکه بکتن از ایشان جنبش میکرد گروهی از مردم بجنبش می آمدند و در نتیجه کار بچنگ و کارزار میکشید و باحرارت و گرمی هر چه تمامتر در میدان جنگ کشته میشدند و زمین نهضت و جنبش دیگری را فراهم میکردند .

خلفا برای آرام نگاه داشتن ذریه پیغمبر شریفترین و بزرگترین ایشان را منصب نقابت دادند تا بدین وسیله از شورش و جنبش ایشان جلوگیری کنند هر چند اینکار در شمار وظائف نقباء نبود لکن میدانیم از همه وظایف مهمتر بود باری برای نقیب وظایفی معین میکردند از جمله بامور ذریه پیغمبر رسیدگی نمایند و نسبهای ایشان را ضبط کنند و موالید و متوفیات و شماره زندگان ایشان را در دفتر ثبت نمایند و از کارها و شغلهای بست که باشئون و باشرافت ایشان سازگار نباشد جلوگیری کنند و میان ظالم و مظلوم ایشان حکم نمایند و پسران ایشانرا زن دهند و دخترانشانرا شوهر دهند و نگذارند که باغیر همسران ازدواج نمایند و سهامی که از غنیمت و سهم ذوی القربی دارند دریافت کنند و میان ایشان قسمت نمایند و غیر اینها از شئون و وظائفی که برعهده نقبا بود .

رسم خلفا بر این بود که عهد نامه مینوشتند و در آن وظایف نقیب را قید

میکردند و هم سطری چند از خلات قدر و بزرگی منزلات نقیب مینگاشتند و در حقیقت اینکار نه تنها برای تعیین مقام نقابت بود بلکه تادانسته گردد شریفتر از او نیست و همگان باید قید اطاعت او را در گردن نهند و بسا که گذشته از منصب نقابت ولایت دیوان مظالم و امارت حاج را بایشان واگذار میکردند .
در میان تمام مناصب هیچ منصبی پایه نقابت نمیرسید و از مقام خلات گذشته نقابت بزرگترین مناصب بود چندانکه نقابت یکدرجه پست تر از مقام خلات محسوب میگشت و شریف رضی همین مقام را نگریسته و در ضمن قصیده بدان اشارت کرده و به القادر بالله خلیفه عباسی خطاب نموده است .

عظفا امیر المؤمنین فانا	فی دوحۃ العلیاء لا تفرق
ما بیننا یوم الفخار تفاوت	ابدا کلانا فی العلاء معرق
الا الخلافة میزتک فانی	اناعا طل منها و انت مطوق

و میتوان گفت همان خلات بوده لکن بصورت نقابت .

بیش از شریف رضی پدرش شریف ابواحمد نقابت داشت و چنانکه پیشتر گفتیم عضدالدوله دیلمی شریف ابواحمد را بشیراز فرستاد و در قامة او را محبوس کرد در اینوقت ابومحمد ناصر جد مادری شریف رضی نقیب گردید و هم در خلال این احوال ابوالحسن علی بن احمد علوی که خال شریف رضی بود نقیب گشت تا آنکه ابواحمد از قلعه شیراز خلاصی یافت و بغداد باز گردید نقابت بوی تفویض شد و چنانکه می بینیم نقابت اشراف همواره در خانواده شریف رضی بوده است و هم شریف رضی در حیات پدر نقیب گردید و در ابیاتی که نظم کرده بدان اشارت نموده است و این ابیات را هنگامی گفته که بعضی از حساد چیزی چند گفته بودند و ابیات اینست .

قل للمدی موتوا بفیظکم	فان القیظ مردی
و دعوا علا احرزتها	یا و ادعین بطول جهدی
کم بین ایدیکم و بین	النجم من ای و بعد

ولی النقاۃ خال امی قبل ثم ابی وجدی
و ولیتها طفلا نهی مجد یعدد مثل مجدی
واطن نفسی سوف تحمانی علمی الامر الاشد
حتی اری متعلکا شرق العلی والقرب وحدی

چنانکه در این ابیات دیده میشود شریف رضی در خرد سالی بمنصب نقابت رسید و این در سال ۳۸۰ بود و شریف رضی در آنوقت بیست و یک سال داشت و میدانیم همین موضوع بهترین نمونه عظمت شخصی و شهرت علمی و ادبی و اخلاقی و صادقترین گواه لیاقت اوست بخصوص که الطائع لله عباسی در روزیکه منصب نقابت را بشریف رضی تفویض کرد نهایت احترام و تجلیل را از وی نمود و مجلسی با شکوه برای اینکار بیاراست و داستان آن چنین است که الطائع لله در عشر اخیر ماه مبارک رمضان سال ۳۸۰ مجلسی بیاراست و جامه‌های سفید پوشید آنکه شمار خلفای عباسی جامه سیاه بود و میخواست باین وسیله تعامت اختصاص خود را بشریف رضی بفهماند آنگاه شریف رضی را دعوت کرد و در اکرام و تجلیلش بینهایت کوشید و در خانه که بدان مجلس نزدیک بود خلعتی بر او پوشانید و او را باحالیکه خلعتها در برش بود بمجلس وارد کرد و بر جای پدر بنشانید و برای آنکه متنها علاقه خود را باو بفهماند او را نزدیک خود نشاند چندانکه نختش بتخت خلافت پیوسته و متصل گردید در این وقت بازار جامه‌های مخصوص خود بر او پوشانید و پس از مراسم تشریفات منصب نقابت را باو تفویض نمود شریف رضی قصیده پر داخت و از الطائع لله بسزا سپاسگذاری نمود و قصیده اینست .

الان اعربت الظنون وعلا علی الشک الیقین
و ار تاحت الامال فی اطرافها جذل و مین
من عمه کاللیل شاب لها الذوائب و القرون
والیوم بان لناظری ما اعرت تلك الفصون

و نمطت الشعراء نسا
 الان لما امتد لي
 و مضضت من نابي على
 اغضى على خدع الموا
 و على امير المؤمنين
 اتشاشني شلو والنوازل
 و سطي بايامي فقد
 و اضاء لي زمني و ايام
 ملكا بني العباس فالرا
 اتم لها ان هاب خطتها
 ما فيكم الا الد
 حتى تزول فحولها
 عكفوا على العلياء
 يتفوت شائبها كما
 لهم الجياد معدة
 و قنيصها لهم قري
 معتادة شرب الدماء
 فضبي اذا لم يلق اعينها
 يا من له الراي الزبيق
 و مروح الابل الطلاح
 من بعد ما خشعت غواربها
 لك ذروة البيت المعظم
 اتري امين الله الا
 لله دركك حيث لا

هضة وقد علم الحنين
 طول واصحابي القرين
 جذم و نجد في الشؤن
 رب او تظن بي الظنون
 لموتلي جبل حصين
 و النوايب لي شجون
 جعلت عرائكها تلين
 الفتى بيض وجون
 حي مقامكم غيبون
 جبان او ضنين
 على عظامها مرون
 منكم وقد دانوا و دين
 ما فيهم على مجد ضنين
 عكفت على البيض القيون
 تتابها الحرب الزبون
 وظهورها لهم حصون
 و عندها الماء المعين
 ضريب ا و طعين
 و من له الحلم الرزين
 رمت بهن نوى شطون
 و قد قلق الوضين
 و الاباطح و الحجون
 من له البلد الامين
 تسطوا الشمال ولا يعين

ولی النقاۃ خال امی
و ولیتها طفلا نهل
واطن نفسی سوف تحمانی
حتی اری متعلکا

قبل ثم ابی وجدی
مجد یمدد مثل مجدی
علی الامر الاشد
شرق العلی والغرب وحدی

چنانکه در این ایسات دیده میشود شریف رضی در خرد سالی بمنصب نقابت رسید و این در سال ۳۸۰ بود و شریف رضی در آنوقت بیست و یک سال داشت و میدانیم همین موضوع بهترین نمونه عظمت شخصی و شهرت علمی و ادبی و اخلاقی و صادقترین گواه لیاقت اوست بخصوص که الطائع لله عباسی در روزیکه منصب نقابت را بشریف رضی تفویض کرد نهایت احترام و تجلیل را از وی نمود و مجلسی با شکوه برای اینکار بیاراست و داستان آن چنین است که الطائع لله در عشر اخیر ماه مبارک رمضان سال ۳۸۰ مجلسی بیاراست و جامه های سفید پوشید آنکه شعار خلفای عباسی جامه سیاه بود و میخواست باین وسیله تمام اختصاص خود را بشریف رضی بفهماند آنگاه شریف رضی را دعوت کرد و در اکرام و تجلیلش بینهایت کوشید و در خانه که بدان مجلس نزدیک بود خلعتی بر او پوشانید و او را باحالیکه خلعتها در برش بود بمجلس وارد کرد و بر جای پدر بنشانید و برای آنکه منتها علاقه خود را باو بفهماند او را نزدیک خود نشاند چندانکه تختش بتخت خلافت پیوسته و متصل گردید در این وقت بازار جامه های مخصوص خود بر او پوشانید و پس از مراسم تشریفات منصب نقابت را باو تفویض نمود شریف رضی قصیده پر داخت و از الطائع لله بسزا سپاسگذاری نمود و قصیده اینست .

الان اعربت الظنون
و ار تاحت الامال فی
من عمه کا للیل شاب
والیوم بان لناظری

وعلا علی الشک الیقین
اطرافها جذل و مین
لها نذوائب و القرون
ما اثمرت تلك الفصون

هضة وقد علم الحنين
 طول واصحاب القرين
 جذم و نجد في الشؤن
 رب اوظن بي الظنون
 لموتلى جبل حصين
 و النوايب لى شجوت
 جمات، عرائكها تلين
 الفتى بيض وجون
 حى مقامكم غيبون
 جبان او ضنين
 على عظامها مرون
 منكم وقد دانوا و دين
 ما فيهم على مجد ضنين
 عكفت على البيض القيون
 تنابها الحرب الزبون
 وظهورها لهم حصون
 و عندها الماء المعين
 ضريب ا و طعين
 و من له الحلم الرزين
 رمت بهن نوى شطون
 و قد قلق الوضين
 و الاباطح و الحجون
 من له البلد الامين
 تسطو الشمال ولا اليمين

و تمطت الشعراء نسا
 الات لما امتد لى
 و مضت من نابى على
 اغضى على خدع الموا
 و على امير المؤمنين
 اتشاشنى شلوانوازل
 و سطرى بايامى فقد
 و اضاء لى زمنى و ايام
 ملكا بنى العباس قالرا
 انتم لها ان هاب خطتها
 ما فيكم الا الد
 حتى تزول فحولها
 عكفوا على العلياء
 بنفون شائبها كما
 لهم الجياد معدة
 و قنيصها لهم قورى
 معتادة شرب الدماء
 غضبى اذا لم يلق اعينها
 يا من له الراى الزيق
 و مروح الابل الطلاح
 من بعد ما خشعت غواربها
 لك ذروة البيت المعظم
 اتورى امين الله الا
 لله دركك حيث لا

و الامر امرک لا فهم
 لما اقبلتک فی مکان
 و الیوم ابلج تستضی
 و رایت لیث الغاب
 اقدمت اقدام الذی
 فلذاک ما ارتعد الجبان
 و سمیت لعینی قرة
 و امتد من نور النبی
 و جمال وجهک لی بنیل
 و ابيضت الخام السواد
 شرف خصصت به و قد
 و خرجت اسحبها وای
 جذلا و للحداد من
 و حملت من نعماک ما
 و کففتنی عن معشر
 من کل هجم الصفحتین
 هناك عیدک سعده
 و العیدان تبقى لك العلیاء
 عزابلا کدر من الدنیا
 و اری الملا جذاء الا
 حمدا لما تولى فان الحمد
 و بقیت عمر الدهر لا
 و علی منک ضایفا

یوحی ولا قول یبین
 یسطوا له المنون
 له ظهور او بطون
 معترضا له الدنیا عربین
 یدنوا و شافعه مکین
 له و لاعرق الجبین
 انقضی لهیبتها الجفون
 علیک عنوان مبین
 جمیع ما ارجوا ضمین
 علی ترمقها العیون
 درجت بفضته القرون
 فوق العلی والنجم دون
 لف زفیر اوانین
 لا تحمل الاجر الامون
 خطط المعنی فیهم حروف
 کان و جنته دجین
 ماکان منه و ما یكون
 و السحب المصون
 و بعض المعز هون
 انها لیکم ابون
 لنعما ۛ دین
 یختانک الاجل الخون
 و علی اعادیک المنون

در اینوقت که شریف رضی قیب گردید قباہی دیگر کہ از عشرہ او

بودند و سابقه نقابت داشتند همه در قید حیات بودند مانند پدر بزرگوارش ابو-احمد که برخی از جلالت قدر و عظمت مقامش را نگاشتم و مانند خالش ابوالحسن علی بن احمد علوی و همین موضوع صادقترین گواهِ بزرگی نفس و بلندی قدر اوست و از همه عجبتر اینکه در خرد سالی بیچنان منصب رسید در صورتیکه برادر جلیلش شریف مرتضی از او بزرگسالتر و محترمتر بود و میدانیم شریف رضی با کفایت و لیاقت و عظمت شخصی در اینموقع که بمنصب نقابت رسیده است بمنزله هلال باشد که همی در طریق تکامل بود تا آنگاه که پدر تمام گردد و همینطور هم شد زیرا چندان پیشرفت نمود که نقابت طالبین تمامت بلاد اسلام را بوی تفویض کردند و در تاریخ هیچ دیده نشده که کسی از علویین بیچنان مقام رسیده باشد :

در روز جمعه شانزدهم محرم سال ۴۰۳ فخرالملک وزیر بفرمان بهاءالدوله دیلمی در خانه خود مجالس با شکوهی بیاراست و اشراف و اعظام را دعوت نمود و پس از مراسم تشریفات عهدنامه نقابت عامه شریفرضی را بر حاضرین بخواند و آنروز یکی از بزرگترین روزهای تاریخی بشمار رفت زیرا چنانکه نگاشتم نقابت تمامت شهرهای اسلام بوی تفویض گردید و نخستین روزی بود که اینموضوع صورت وقوع بخود گرفت و هم شریفرضی اولین و آخرین کسی بود از دودمان ابوطالب که چنان منصب را دریافت کرد و می بینیم پس از شریف رضی منصب نقابت بصورت اول برگشت و میان اشراف طالبین هرشهری تقسیم شد .

شریفرضی پاس احترامی که از بهاءالدوله دیلمی دید قصیده پرداخت و در آن از بهاءالدوله سپاسگذاری نمود و آنرا بپصره نزد وی فرستاد و قصیده اینست .

من رای البرق بغوری السند	فی ادیم اللیل یفری و یقد
حیره المصباح تزهوه الصبا	حائل الظلماء یخبو و یقد

قام بالقلب اشتياقاً و قصد
 ذاب دمع العين فيه و جمد
 ونسأى بالصبر عنى و جلد
 اخذ الفى و اعطانى الرشيد
 بعد ما استعمر من طول الاود
 حاد ما حاد طويلاً و قصد
 بعد ما ابرق حيناً و رعد
 نفس يقضى و ايام تعد
 و غرور اسمه اليوم و غد
 دولة تجرى الى غير امد
 كلما قر على النار و قد
 و ذراها يطلب النجم سعد
 زاد مرساها قراراً و وطد
 نوب الايام و الجند و تد
 من اعادتها رداع و ضد
 تحت آساد لها القمع لبد
 فلق الجندل فى ماء الزرد
 كالقطا الجون يبادرن الشمد
 ربما داويت من غير عمد
 سال واديه من الطعن و مد
 زار الضيغم فانصاع النقد
 مفات الشحمة حلق المزرد
 يغلب العير على بيت الاسد

كلما انجد عاوى السنا
 كم اضاء البرق لى من معهد
 ان ريم السرب ادنى للجوى
 قل لزور الشيب اهلاً انه
 طارق قوم عودى بالنهاى
 و قرى اليوم جموحاً راسه
 ظل لماع جلاله بارح
 لا تعد العيش شيئاً انه
 انما الايام يوم واحد
 يا قوام الدين ملت بها
 كسقاط الزند اورى قدحه
 اصلها يطلب اعماق الثرى
 كلما زاد علوا فرعها
 كيف تهوى طنباً من بيتها
 انت آسيها اذا اج بها
 قائد الخيل تساق بالردى
 تعسب الشوس على اكتادها
 و على اربق قد ارساها
 و يتم ودجوها بالقنا
 يوم امسى من قناها ما طر
 قض جمع الفى عن شدتها
 و نجى المفرور من جاحمها
 غاوريا يحام با الملك و هل

تاريخ شريف رضى

بقلم سيد على اكبر برقى قسى

اقبلوه عارض الطعن برد
 او قدمت فيها نزار بن معد
 و بعين الشمس اللانقع ومد
 كرهاء البحر يرمى بالزبد
 وعلى الارض قطوع من جمد
 رقبان الريح ترمى بالعضد
 مرجل القين على ثم برد
 شتر السيف به فيما وجد
 حجر الملك عليه والسدد
 هل ترى يختص بالشمس البلد
 ولد الناس جميعا بوالد
 درة التاج و دملوج العضد
 مطن الاقبال فيكم ما وعد
 مورد النعماء والعيش الرغد
 ماله من غايبة الايام رد
 و يطال العيش فيكم و يمد
 لعباب اليم ندى اللج نقد
 راضيا بالدار فيكم والبلد
 رفعت منكم بهادى العمود
 ظل من كثر وملا بهدد
 لا يرى مثلهم فيملا ولد
 منيتى بعد اضطراب واود

اذ كرو نام يوم ندى قارو قد
 يصطلى نار طعمان مضه
 سل صفيح الهند عن موقفه
 جر فى دار الاعادى فيلقا
 فعلى الجوسقف من قنا
 اصعق الاعداء حتى خلته
 ركدة عن جولة تحسبها
 ما اضل الرميح فيها منهم
 من بنى ساسان اقنى ضربة
 طلعت من كل افق شمسه
 ما راينا كابيه نا حلا
 ان يكن تاج وعضد فابنه
 لا ضحا ظلكم يوما ولا
 وتفارطتم على رقد السرى
 وغدى الجد جموحا بكم
 تقصر الاجال فى اعدائكم
 تنفد القدران احيانا و ما
 جميع المجد بكم مبركة
 و قباب الملك فى اعطانها
 معشقات المساعى سعيكم
 افسدوا الدهر على اولاده
 يا معيد الماء فى عودى ويا

نمری الیوم لمن او رقی
 کل یوم لك نعمی غنة
 رب من بعد من منکم
 فاعتقد ها فاطمات للعلی
 من مطایا الذکر لایحسرها
 خارجیات یبادرن المدى
 و اذا ما اورع الفرع عقد
 تعقد الفخر باطراف الجدد
 جاء عفوا ویدا من بعدید
 جامعات المجد و المجدبرد
 أبدا وعت بلاد و جدد
 و لها فیک بواق و عدد

منصب نقابت عامه شریف رضی که در تاریخ هیچ سابقه نداشت
 حسودان را بر ضدیت و مخالفت وی بشورانید چندانکه در مخالفت
 شریف رضی از بذل اموال دریغ نکردند تا مگر مقام خلافت را بر ضدیت
 وی بر انگیزانند و شریف رضی را از چنان منصب برکنار کنند شریف رضی
 بر جنبشهای مخالفین مطلع بود و بر حسودان رحمت میآورد و از اینکه
 آبشخور تلخ و ناگواری رسیده اند و جز با تلخ کامی از آنجا بیرون
 نروند روحش افسرده و اسفناک بود قصیده پیرداخت و حسودان را نکوهش
 نمود و از صمیم قلب شفای امراض حسودان را خواستار گردید و هم از
 ضمیر پاک و روح بی آلابش خود ایشان را خبر داد و چون این قصیده
 اشعاری تابناک و معانی نفیسی وارد از نگارش آن توانستم چشم پوشید و
 قصیده اینست :

ردی مر الورد ولا تعافی
 فطورا تعرضین علی زلال
 ومن یشر ب صاف غیر رقی
 غمست یدی فی امر فمن لی
 کفانی انی حرب لقومی
 حطمت صفارهم حتی استلانوا
 فصرت لدمهم غرضار جیما
 قمایندی بیومک ان تجافی
 وطورا تعرضین علی ذعاف
 یرد یوما برتی غیر صاف
 و این بنزع کفی وانکفافی
 و ذلك لی من الضراء کاف
 مجاوره بهم حد الثقاف
 یرامونی بمثل حصی القذاف

و الهم قائليهم بالعفاف
 لا بدت التحمل بالتجافى
 وموضعها لعيني غير خاف
 قرارى للرجال على التكافى
 رضاي من المنازع بالكفاف
 ولكنى انكب عن شفافى
 ولا باعى الطويل من الضعاف
 شميمى للمذلة و استياف
 خطاي الى المنايا وازدلافى
 يقد مضارب البيض الخفاف
 يزلها الردى يوم الوقاف
 عرايين الفتى من الرعاف
 من الاعداء ملان الصحف
 امارات المضيف من المضاف
 يجر ذبول احساب ضواف
 مطاعنة الاستة بالا ثافى
 على عرصاتكم مدالطرف
 فاي مغاضب رجع المصافى
 انا يبب اطرن على التصافى
 و دان من التزائل والتنافى
 فسوف يثل عرشكم انحرافى
 وليس لداى ذى البغضاء شاف
 على حان وان بعد التلافى
 ولا حلمى وان قطعوا بهاف

واكذب بالصيانة مدعيهم
 ولوانى اطعت الرشد يوما
 واغضيت اللوا حظعن ذنوب
 و لكن الحمية فى تآبى
 و انظر سبة و عظيم عار
 ولو انى رميت اصاب سهمى
 فما سهمى السيد من التوانى
 ولى انك كاف الليث يابى
 وقد عرف العدى وبلوا قد يما
 لى العزم الذى قد جربوه
 وربط الجاش و الاقدام زل
 وقد كلت صوارمها و ملت
 فعال اغر ريان العوالى
 يضيف فلا يميز من يراه
 اذا عد المناقب جاء بيتى
 اقلوا لا بالكم و خلوا
 فقد مدت غيابات المخازى
 صفوت لكم فرقتهم غدبرى
 و يوشك ان يقام على التعالى
 مضى زمن التمادح والتدانى
 لئن اعلى بنائكم اصطناعى
 اداوى دائهم و يزيد خبثا
 حنوت عليهم و لرب حان
 فما قلبى وان جهلوا بقاس

و ما یفنی القوادم من جناح	تخامل ان قعدن به الخوافی
و عندی للزمان مسومات	من الاشعار تخترق الفیاقی
قصائد انست الشعراء طرا	غوائهم علی اثر القوافی
بوارد المغلیل کان قلبی	یعب بهن فی برءالطاف
اسر بهن اقواما وارمی	اقبوا ما بثالثة الانافی

امارت حاج

اعرابی که در بیابان حجاز در طریق عبور حجاج سکونت داشتند غالباً بکاروان حاج حمله میبردند و از بردن اموال و یا کشتن ایشان دریغ نمیکردند و هرچند قدرت حکومت اسلامی از نفوذ آنان کاست لکن بمناسبت اینکه در صحاری و بیابانهای دور دست نشیمن داشتند چنانکه قوای حکومت اسلامی نمیتوانست در آنجا تمرکز پیدا کند تا یکدرجه میدان دستبرد و غارتگری برایشان باز بود و مبالغی را که با زور شمشیر و یا حربه دیگر میگرفتند بنام حقی بود که بتصور ایشان پیغمبر بر ایشان مقرر فرموده بود **و اخوة می گفتند و تا در زمان دولت عثمانی برقرار بود .**

خلفای اسلام از بدو امر بموسم حضور می یافتند و هرگاه خود نمیتوانستند حاضر گردند کسی را از طرف خود به نیابت بموسم میفرستادند و نخستین کسی که از اولاد ابوطالب با کاروان حاج بمکه رفت ابراهیم بن موسی بن جعفر بود در زمان خلافت مأمون لکن عنوان امارت حج درست بر او صادق نبود زیرا امیر حاج کسی است که کلیه کاروان حاج را که از شهر های دور مانند عراق و خراسان و غیر این شهر ها برخاسته اند در سایه حمایت گیرد و برای نفوذ شخصی و هم سپاهیان که با اوست از تجاوزات راهزنان جلوگیری نماید و با ایشان برود و باز گردد و بیک سخن تمام وسائل آسایش و امنیت ایشان را فراهم آورد .

امارت حج یکی از مناصب مهم بود و در ادوار دول اسلامی روشن

ترین نمونه عظمت شعائر دینی بود و با وصفی که نگاشته گردید از هر چیز مهمتر این بود که منصب امارت را بکسی واگذار میکردند که دارای اهمیت و عظمت شخصی باشد بحکم اینکه آن اندازه که اهمیت شخصی در تحصیل مقصود مدخلیت داشت قدرتی که از طرف خلافت اعطا میشد اهمیت نداشت و در قرن چهارم هجری سکه این منصب بنام شریف ابواحمد و فرزندش شریف رضی زده شد و میدانیم آوازه جلال شریف ابواحمد در تمام اقطار کشور اسلامی طنین انداخته بود و پس از او شریف رضی که حتی از پدر والا گهرش بلند آوازه تر گردید .

شریف رضی از خرد سالی منصب امارت حج داشت و از عهده انجام آن مانند سایر مناسب بخوبی برآمد و ما برخی از کذارشها و وقایع آنرا جائیکه از اسفار شریف رضی گفتگو میکنیم مینگاریم :

ولایت دیوان مظالم

شبهه خلفا و سلاطین . بر این بود که در يك و یا چند روز از ایام سال شخصاً برای رسیدگی بتظلم مستمرسیدگان می نشستند و بشکایتهای ایشان گوش میدادند تا هرآنکس که از هر طبقه ستمی دیده اظهار نماید و از آنجائیکه این مقصود در آن چند روز انجام نمیکرفت و از طرف دیگر رسیدگی بتظلم مستمرسیدگان باید يك وظیفه دائم و مستمر باشد دیوانی تشکیل دادند ولایت آنرا مخصوص کسانی کردند که دارای وجدان صحیح و فقه و درایت و تمیز باشند گذشته از مقام شخصی و عظمت مقامی که خود جداگانه ملحوظ بود

میان ولایت دیوان مظالم و قاضی القضاتی فرقی فاحش بود زیرا این ریاستی بر گلبه قضاة بود و آن ریاستی بود که بر جمیع اشخاص حتی قضاة مسلم بود و هرکس از هر طبقه هرچند از اشراف و سران باشند تظلمی داشت بوالی دیوان مظالم مراجعه میکرد و از این جا میتوان میزان اهمیت ریاست

دیوان مظالم را دانست .

از شرایط حتمی ولایت دیوان مظالم کثرت علم و وفور فضل و احاطه بود چندانکه از فقه همه مسلمین و روش حکومت تعامت فرق اسلام باید اطلاع کافی داشته باشد :

نمونه کفایت و لیاقت شریف رضی یکی نقابت بود بشرحی که نگاشته گردید و البته کسیکه از عهده نقابت بخصوص نقابت عامه برآید از عهده انجام وظایف ولایت دیوان مظالم بخوبی برآید گذشته از علم و فضل و تقوی و عفت و فضایل دیگری که شریف رضی بتعمات آنها موصوف بود .

شریف رضی در سال ۳۸۸ مناسب سه کانه را یکجا دریافت کرد هم تقیب بود و هم امیر حاج و هم والی دیوان مظالم و این مناصب را پیش از آن سال کمابیش نیز داشته است و از داستانی که ابن ابی الحدید از ابوالحسین صابی و فرزندش غرس النعمه نقل کرده است و من در جای خود خواهم نگاشت معلوم میشود که القادر بالله عباسی آنرا بشریف رضی تفویض کرده است .

فضایل نفسانی شریف رضی

بیشتر چیزیکه نگارنده را بتاریخ شریف رضی دلبنده کرده و شیفته و دلباخته او نموده یکسلسله فضائل نفسانیست که ویرا در بلندترین کرسیهای مجد و شرف نشانده و من و هر کس که دل بفضائل سپرد مفتون وی خواهد گردید و هرچند در اینجا نتوانم تعامت آنرا استقصا کرد باری برخی از آنرا بشمرم و بقیه آنرا به فصلی که بعنوان مکتب شریف رضی اختصاص دارد یاد میکنم .

عزت نفس شریف رضی

شاید بعضی معنی عزت نفس را درست ندانند در صورتیکه میتوان گفت بسیاری از فضایل نفسانی از آن سرچشمه مبتراورد بنا براین چه بهتر که آنرا تفسیر کنیم .

عزت نفس خویشتن را ارجمند داشتن و بر خود قیمت نهادن است و

کسیکه ارج و قیمتی بر خود تنهاد پیرامون فضائل که نگردد سهل است بلکه از هر کار پستی روگردان نباشد و بعقیده من عزت نفس اولین پله نردبان تکامل اخلاقیست و آنکس که خود را زبون و خوار و بیمقدار گرفت دور است که در طریق کمال افتد .

شریف رضی روح خود را از هر چیز گرانبهاتر میدانست و در برابر عزت نفس برای هیچ چیز قیمت نمی نهاد تا آنجا که از پدر بزرگوارش نیز عطایا قبول نکرد .

ارباب تراجم تو گوئی همه بر این خوی نفسانی شریف رضی اتفاق دارند ابن ابی الحدید و دیگران آورده اند که شریف رضی از هیچکس صله و جایزه نپذیرفت حتی جوایز پدر را رد نمود و همین یکموضوع در عزت و شرافت نفس کافیت و سلاطین از آل بویه هر چند کوشیدند که شریف رضی عطایا و جوایز ایشان را بپذیرد نپذیرفت و همینقدر از ایشان خوشنود بود که از اکرامش دریغ نگویند و جانبش را رعایت کنند و اصحاب و اتباعش را محترم و عزیز نگرند .

از داستانی که فخر الملك وزیر بهاء الدوله دیلمی نقل کرده است اندازه عزت نفس شریف رضی بخوبی مکشوف گردد و این قضیه را بیشتر ارباب تراجم در کتب خود آورده اند و قضیه اینست که ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی گفت من نزد فخر الملك وزیر بودم که حاجب وزیر را گفت شریف مرتضی بار دخول میخواهد وزیر برخاست و اکرام و احترام نمود و او را در صدر مجلس جایی که خود مینشست نشانید و بسخن برداختند تا آنگاه که شریف مرتضی برای رفتن برخاست وزیر نیز پیا خاست و یکدیگر را وداع گفتند هنوز ساعتی نگذشته بود که حاجب از در درآمد و وزیر را گفت شریف رضی بار دخول می طلبد وزیر نامه در دست داشت و تازه بنگارش آن شروع نموده بود نامه را بکاری افکند و وحشتناک از جا برخاست و تا دهلیز استقبال کرد و دست

شریف رضی را میان دست گرفت و بانهایت تعظیم او را وارد کرد و در صدر
 مجلس نشانید و با کمال تواضع نشست و بتمام بدن متوجه او گردید تا آنکه آنکه
 شریف رضی برای رفتن برخاست وزیر نیز برخاست و تا در خانه بمشایعت او
 رفت پس از آن بازگشت و بمهمات امور پرداخت همینکه از کارها فراغت یافت
 و مجلس نیز حالت آرامی بخود گرفت من گفتم هرگاه وزیر اجازت فرماید
 سؤالی بنمایم گفت آری اجازت دادم و گمانم آنست که میخواهی از من پرسی
 چونست که شریف رضی را بیش از شریف مرتضی اکرام و احترام کردی با آنکه
 شریف مرتضی بزرگسالتر و دانشمندتر است گفتم آری سؤالی همین است وزیر
 خادم خود را گفت آن دو نامه که چند روز پیش بدست تو سپردم یاور خادم
 آنها را بیاورد دیدم نامه شریفین است اما نامه شریف مرتضی افزونتر از یکصد
 سطر بود و موضوع آن درخواست معافیت از سهمی بود که یکی از اراضی
 او تعلق میگرفت برای حفر نهری و اما نامه شریف رضی اعتذاری بود که از
 رد کردن عطای وزیر خواسته بود وزیر گفت موضوع نامه شریف مرتضی چنانکه
 خواندی این بود که ما برای حفر دانه نهر عیسی بر املاک مجاور آن بنسبت مالی
 معین کردیم از آنجمله ملک شریف مرتضی بود و مبلغی که بر وی تعلق میگرفت
 بیست درهم بود که معادل یکدینار میشود در چند روز قبل این نامه را بمن
 نوشته و از دادن آن مبلغ استعفا نموده است اما موضوع نامه شریف رضی اینست
 که روزی مرا خبر دادند که شریف رضی را فرزندی متولد شده است من
 هزار دینار در طبقی نهادم و بخدمتش فرستادم شریف رضی آنرا پذیرفت و
 گفت وزیر میداند که من از کسی چیزی نمیبیرم من آنرا دیگر بار
 فرستادم و گفتم این مبلغ خاص قابله باشد و رسم است که در چنان هنگام دوستان
 برای دوستان هدیه میفرستند شریف رضی آنرا برگردانید با نامه که دیدی و
 از جمله مضامین نامه این بود که وزیر میداند میان ما قابله بیگانه نیست وقوابل
 ما پیرزنان از شیره ما هستند که در اینکار مزدی دریافت نمیکند و نه از کسی

صله میپذیرند بار سوم آنها فرستادم و گفتم شریف رضی آنها میان ملازمین و طلاب علم قسمت فرماید و حالی طبق را بردند که طلاب علم پیراهوشی بودند شریف رضی همینکه پیام مرا شنید گفت اینان خود حضور دارند هر کدام که میخواهند بردارند یکی از آن میان برخاست و یکدینار از طبق برگرفت و پاره از آنها جدا کرد و برداشت و بقیه آنها میان طبق افکند شریف رضی از او پرسید چرا چنین کار کردی گفت شبی چراغ خاموش گردید و خازن نبود که از او بگیرم ناچار از روغن فروش روغن چراغ گرفتم اکنون این پاره دینار را برگرفتم برای آنکه عوض روغن او را رد کنم شریف رضی بیدرناک فرمان داد که بشماره طلاب کلید تهیه کنند و بهر يك كلییدی دهند تا هر اندازه که بخرانه حاجت پیدا کنند خود آنها باز کنند و بردارند و متظار خازن نباشند و هزار دینار را باز پس گردانید اکنون بشماره كدام يك از شریفین باگرام و تعظیم سزاوارترند .

شریف رضی برای طلاب علم خانه مخصوصی معین کرده و آن را دارالعلم تام نهاد و تمام حوائج ایشان را خود فراهم مینمود چندانکه بهیچ چیز نیازمند نباشند و این قسمت را در جای خود خواهم گذاشت .

مکانات و منزلتی که شریف رضی در نزد خلفا و سلاطین داشت تنها از جنبه وفور فضل و علم نبود بلکه برای فضائلی بود که روحش را پیوسته عظمت میبخشید و شخصیتش را مکرّم مینمود و همان عظمت نفس شریفش بود که حتی در شاعری او را مقامی ارجمند بخشید که هیچک از شعراء بدان مقام نرسیدند و این خصصت خاص شریف رضی است که برای هیچ ممدوحی قصیده نخواند تو گوئی مدحت ارباب حقوق را فریضه ذمه خود میداند لیکن انشاء قصیده را برای ممدوحین تک میشمرد و بیرون از کبش و آیین انسانیت که آمیخته با عزت نفس است و شگفت اینست که با همه قصایدی که پرداخته يك شعر دیده نمیشود که در آن چیزی طلب کرده باشد در صورتیکه کمتر شاعر است که در

ضمن مدیحت خواستار چیزی از ممدوح نباشد و یا آنکه هیچ نیست فکیف بقصائدی که پرداخته اند و این نیز یکی از خصایص شریف رضی است و هرگاه در میان تمام اشعارش مانند این شعر باشد

یا ایها البحر بنا غلّة . فهل لنا عندك من مکرع

بیدرنگ باید گفت که چون شریف رضی میداند که بهاء الدوله حقوقی بسیار بر او دارد و نیز میل و رغبتی فراوان پذیرفتن عطای خود دارد و شریف رضی هم عطایا و صلوات او را پذیرفته است پس رواست که برای طیب خاطر او یک شعر مدیح بگوید تا بدین وسیلت خاطر او را شاد دارد.

کار عزت نفس شریف رضی بجائی رسید که با القادر بالله عباسی از دو عتاب برآمد و این ابیات را که تراویده روح بزرگ اوست پرداخت .

ما مقامی علی الهوان و عندی	مقول صارم و انف حمی
واباء محلق بی عن الضیم	کما راغ طائر و حشی
ای عذر له الی المجدان ذل	غلام فی غمده المشرفی
البس الذل فی دیار الاعدای	و بمصر الخلیفة العلوئی
من ابوه ابی و مولاه مولای	اذا ضامن البعید القصی
لف عرفی بقرقه سید النسا	س جمیعاً محمد و علی
ان ذلی بذلک ا لجوع عـز	و اوامی بذلک النقم ری
قد یذل العزیز مالم یشر	لا نطلاق و قد یضام الابی
ان شر ا علی اسراع عزمی	فی طلاب العلی و حظی بطی
ارتضی بالاذی و لم یقف العزم	قصوراً و لم تعز المطی
تارکا اسرتی رجوعاً الی	حیث عذیری قد و رعی و بی
کا لذی یخبط الظلام و قد	اقمر من خلفه النهار المضی

ابن ابی الحدید گوید ابوالحسین صابی و پسرش غرس النعمه در تاریخ خود نگاشته اند که القادر بالله مجلسی بیاراست و شریف ابواحمد و شریف مرتضی